

هرتسوگ:

خود روان درمانی به شیوه سائول بلو

مازیار اولیائی نیا

نوشتن رُمان «هرتسوگ» احتمالاً دلیل اصلی اهدای جایزه نوبل به سائول بلو بود. «هرتسوگ» ششمین رُمان بلو و از جهتی مهم ترین آنهاست. برای بلو که در زمان نوشتن این رُمان، نویسنده‌ای شناخته شده بود، نوشتن این کتاب نوعی خطر کردن به شمار می‌آمد، زیرا که فرم کتاب و دیدگاه آن با دیگر آثار او تفاوت داشت. این اثر در عین حال نشان داد که بلو می‌تواند به نحو مؤثری هوش و ذکاوت فطری خود را در جهت ایجاد تجربه‌های جدید در خلق رُمان مدرن به کار بندد. در مقایسه هرتسوگ با شخصیت‌های رُمان‌های کلاسیک، متوجه تفاوتی اساسی می‌شویم. اگرچه خواننده در زمان خواندن رُمان با بحران اساسی زندگی هرتسوگ درگیر و گاه حتی با آن یکی می‌شود، در پایان نمی‌تواند بگوید که هرتسوگ را می‌شناسد و یا اینکه نحوه تفکر و احساس دیگر شخصیت‌های داستان رانسیبیت به او می‌داند. اگرچه جزئیات زندگی هرتسوگ تا حد زیادی به زندگی واقعی سائول بلو شباهت دارد، اما بلو با شخصیت اصلی داستان چنان یکی نمی‌شود که بتوان گفت با نظر لطف نسبت به هرتسوگ قضاوت می‌کند. مؤلف بر اشتباهات و تقصیرات هرتسوگ واقف است و اگرچه نسبت به وی احساس تعهد می‌کند ولیکن نسبت به پذیرش قضاوت و داوری‌های او متعهد نیست. بلو همچنین یک مشکل فنی مهم را که مربوط به یادآوری خاطرات گذشته در رُمان مدرن است، در این اثر با موفقیت حل می‌کند. معمولاً یادآوری حجم زیادی از خاطرات گذشته - به منظور توجیه وضعیت فعلی شخصیت‌های داستان - باعث توقف جریان طبیعی یک رُمان در نزد خواننده می‌شود. اما بلو در «هرتسوگ» موفق شده است که بسیاری از این اتفاقات



گذشته را به صورت سیر تحول وقایع در زمان حال جلوه دهد؛ همچون تکه پاره‌هایی از گذشته که به ضمیر شخصیت اصلی هجوم می‌آورند و گویی که بخشی از جریان وقایع در زمان حال هستند.

موسی هرتسوک که به طور موقت در خانه روستایی خود در لودی ویل ماساچوست زندگی می‌کند، در اولین جمله کتاب اقرار می‌کند که ممکن است عقلش را از دست داده باشد ولیکن از نظر او مسأله‌ای نیست و او در این شرایط احساس راحتی می‌کند. او به همه نامه می‌نویسد، به غریبه و آشنا، به زنده و مرده، به افراد حکومتی و دانشمندان و فلاسفه، به حکومت‌ها و روزنامه‌ها؛ و این نامه‌ها گویی بخشی از فرآیند شفا یافتن او هستند زیرا که وی دچار بحران عمیق روانی است. هرتسوک همچون افراد بی‌خانمان و آواره زندگی می‌کند، غذا را مستقیماً از قوطی آن می‌خورد بی‌آنکه از ظرف استفاده کند و حتی از خوردن غذایی که موش‌ها به آن دم زده‌اند، اِبا ندارد. او روی تشک بدون ملافه می‌خوابد و همغذای جانوران موذی است، چونکه هنوز در شوک روانی ناشی از طلاق از همسر دومش، مدلین به سر می‌برد. قبل از طلاق، هرتسوک با استفاده از پولی که از پدرش به او به ارث رسیده بود، خانه‌ای در لودی ویل در برکشایرز ماساچوست خریده بود با این امید که همسرش مدلین را راضی نگاه دارد و خود نیز بتواند در آرامش به نوشتن دومین جلد کتابش بپردازد. اما مدلین ناراضی از بازی کردن نقش همسر خانه دار در یک ناحیه روستایی، رابطه مخفیانه‌اش را با نزدیک‌ترین دوست هرتسوک به نام گرسباک آغاز کرد. هرتسوک بی‌خبر از این ماجرا، حتی شغلی در یک ایستگاه رادیویی برای گرسباک در شیکاگو دست و پا نمود و در این زمان مدلین نیز به هرتسوک فشار آورد تا به شیکاگو نقل مکان کنند و مدت کوتاهی

پس از نقل مکان آنها، مدلین به ازدواج شان پایان داد، با اقرار به اینکه هیچ زمانی عاشق هرتسوک نبوده است و در آینده نیز هیچ بختی برای چنین عشقی وجود ندارد. در زمان جدایی، مدلین شخصیتی کاملاً قوی و راسخ از خود بروز می‌دهد، در حالی که هرتسوک حقیر و مستأصل جلوه می‌کند.

پس از طلاق، هرتسوک نوشتن نامه به افراد مختلف از جمله زنانی که دوستشان داشته است و یا دوستش داشته‌اند و نیز همسر اول خود دیزی را آغاز می‌کند. هرتسوک پیش پزشک خانوادگی خود و مدلین در نیویورک می‌رود با این امید که پزشک، او را بیمار تشخیص دهد و برای مدتی به بیمارستان روانه‌اش کند، اما پزشک، او را از لحاظ جسمی کاملاً سالم تشخیص می‌دهد. حتی تلاش مستأصلانه هرتسوک برای آنکه مدلین را نزد پزشک، زنی خشن و تندخو جلوه دهد، واکنش و همدلی چندانی بر نمی‌انگیزد و پزشک به منظور فراموش کردن وضع موجود، دوستی با یک زن دیگر را به هرتسوک پیشنهاد می‌کند.

در داستان همچنین با رامونا آشنا می‌شویم، دانشجویی با نشاط و سر زنده که مدتی است با هرتسوک رابطه دارد. هرتسوک اگرچه رامونا را بسیار جذاب می‌یابد، اما نگران است که رامونا خواستار رابطه‌ای جدی باشد، رابطه‌ای که هرتسوک برای آن آمادگی ندارد. وی به همین دلیل تصمیم می‌گیرد که نیویورک را ترک کند و به مارتاز وینیارد نزد دوست قدیمی خود لیبی برود. سلسله افکار آشفته هرتسوک، مجموعه‌ای از خاطرات را برای وی زنده می‌کند و او را به یاد افراد متفاوتی می‌اندازد که به نوبه خود انگیزه‌نامه نگاری‌های متعدد وی می‌شود. مثلاً در نامه‌ای به عمه زلدا، هرتسوک مکالمه‌ای را که زمانی با او داشت به خاطر می‌آورد که در آن زلدا هرتسوک را به خودخواهی متهم کرد؛ خودخواهی از این

جهت که وی همسرش را در خانه‌ای دور از شهر منزوی کرده است و در نتیجه با دست خود مدلین را به بازوان گرسباک هل داده است. از نظر زلدا، هرتسوک کار خود را بر هر چیزی مقدم می‌دارد و هرتسوک، این ادعا را چندان بی‌ربط نمی‌بیند. اما از طرف دیگر پیش خود می‌اندیشد که مگر خانه را به اصرار مدلین نخریدند، و زمانی هم که وی خواست از آن خانه نقل مکان کنند، مگر چنین نکردند؟ پس چگونه تقصیر می‌تواند از او باشد؟

در زمانی که هرتسوک برای رفتن به مارتاز وینیارد، سوار قطار شده است، نامه‌های متعددی می‌نویسد، خطاب به رهبر جنبش آرمانشهر سرخیوستان برای پیوستن به آن جنبش، خطاب به رئیس جمهور درباره موضوع مالیات، خطاب به روزنامه نیویورک تایمز و خطاب به روانپزشک‌اش با این اتهام که او خاطرخواه مدلین بوده است و از همین جهت تأثیری ویرانگر بر ازدواج هرتسوک داشته است.

هرتسوک برخی از نامه‌های خود را نیمه کاره رها می‌کند تا به سراغ نامه‌های دیگر برود. مثلاً در ضمن نوشتن نامه‌ای به فرماندار ایالت، نوشتن نامه‌ای برای رامونا را آغاز می‌کند و از او تقاضا می‌کند که وی را برای آنکه شهر را به طور ناگهانی ترک کرده است، ببخشاید و این حرکت را حمل بر بی‌اعتنایی هرتسوک نسبت به خودش نکند. هرتسوک نخست فکر ازدواج با رامونا را از سر می‌گذراند و بعد به نظرش می‌آید که او رابطه با زنان بسیاری را نیمه کاره رها کرده است و آنها را به سرانجامی نرسانده است. سپس لحن نامه‌های او سیاسی می‌شود؛ برای مارتین لوتر کینگ و نهرو نامه می‌نویسد و بعداً نامه‌ای به شاپیرو را آغاز می‌کند. شاپیرو نویسنده‌ای است که زمانی به خانه هرتسوک آمد و هرتسوک او را تهدید دیگری برای ازدواج خود می‌دانست. هرتسوک به یاد می‌آورد که چگونه مدلین

افسون حرکات و سخنان شاپیرو شده بود. او شاپیرو را یک گرسبک دیگر می‌داند؛ شاپیرو و گرسبک هر دو جذاب و خوش صحبت هستند و این مشخصات برای هر تسوگ که شدیداً فاقد حس اعتماد به نفس است، ترساننده جلوه می‌کند. هر تسوگ همچنان بر نقطه نظرهای ژمانتیک خود پافشاری می‌نماید و دیدگاه تحلیلی شاپیرو درباره تاریخ را بسیار سرد و بی‌احساس می‌یابد.

پس از شاپیرو نوبت به برادر هر تسوگ، شورا، می‌رسد. شورا در ست نقطه مقابل موسی است، موفق و ثروتمند و طرفدار تجملات. موسی فکر می‌کند که برادرش اکنون باید بادی دید تحقیق‌آمیزی به او بنگرد زیرا که موسی هر تسوگ از هر جهت یک شکست خورده به نظر می‌رسد. نامه بعدی هر تسوگ به سندور هیملستین است که وکیل سابق او بوده است. هر تسوگ مکالمه‌های را با هیملستین به خاطر می‌آورد که در آن هیملستین سرانجام از دست وی به شکوه در آمد و تأکید کرد که هر تسوگ با این روحیه سست و عزم ناپایدار هیچگاه نخواهد توانست سرپرستی دخترش، جون را بدست آورد. او هر تسوگ را ترغیب کرد که بیمه‌ای بخرد تا در صورت مرگ و یا از دست دادن سلامت روانی خویش، هزینه‌ها و مخارج دخترش چون تأمین گردد. اما هر تسوگ از این پیشنهاد رنجیده خاطر گشت زیرا آن را به این معنا تلقی کرد که هیملستین واقعاً او را دیوانه می‌پندارد.

هر تسوگ پس از رسیدن به خانه لیبی به این نتیجه می‌رسد که نمی‌خواهد در خانه او اتراق کند و از دلسوزی او برخوردار شود. وی احساس می‌کند که تنها به یک سفر احتیاج داشته است و یادداشتی کوتاه در خانه لیبی به جا می‌گذارد که در شرایط کنونی نمی‌تواند محبت دیگران را تحمل کند و در شرایط عجیبی به سر می‌برد، اگرچه دلش می‌خواهد در پایان تابستان دوباره

به آنجا باز گردد. او سپس به خانه‌اش باز می‌گردد. این فصل از کتاب - فصل سوم - قدمی است در جهت بازگشت به سلامتی برای هر تسوگ. او در حالی که برای جلب دلسوزی، به مارتاز وینیارد می‌رود، با نوعی احساس اعتماد به نفس و استقلال از آنجا باز می‌گردد و به اشتباهات خود اعتراف می‌کند، بی‌آنکه از آن اعتراف احساس حقارت نماید.

در روز پس از بازگشت از مارتاز وینیارد، هر تسوگ نامه‌های بیشتری می‌نویسد. یکی از آن نامه‌ها خطاب به مونسینیور هیلتون است که مدلین توسط او به دین مسیح گروید. هر تسوگ آن کشیش را نیز به طور غیر مستقیم مسئول شکست از دواج خود می‌داند، اگرچه دلیل چندان قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه نمی‌دهد. این زنجیره افکار، او را به یاد جدایی از همسر اولش دیزی می‌اندازد. در آن زمان، هر تسوگ مشروب زیادی نوشید و برای دیدن پسرش مارکوز فیلاولفیا به نیویورک رفت. این در زمانی بود که هر تسوگ یک دوست دختر ژاپنی نیز داشت. هر تسوگ دورانی را به خاطر می‌آورد که عاشق مدلین بود و والدین مدلین نیز حضور هر تسوگ را در زندگی دخترشان مثبت ارزیابی می‌کردند، زیرا که مدلین خلق و خویی دمدمی و غیر قابل پیش بینی داشت و اوضاع روانی و عاطفی او چندان پایدار به نظر نمی‌رسید. همچنین هر تسوگ زندگی در روستا را با مدلین که تازه مذهب خود را عوض کرده بود، به یاد می‌آورد و نیز فشارهای مدلین را برای آنکه هر تسوگ، دیزی را طلاق دهد و با او (در مراسم رسمی به سبک مسیحیان) ازدواج کند. زمانی که هر تسوگ از دیزی جدا شد و با مدلین ازدواج کرد، مدلین دیگر از صرافت دینداری افتاده و علایق جدیدی پیدا کرده بود. وی به مرور از وضع زناشویی شان ابراز نارضایتی بیشتری می‌کرد، در حالی که در این زمان باردار بود.

مسئله مرگ، همواره بر ذهن هر تسوگ سنگینی

می‌کند و این سلطه مدام خود دلیلی بر افسردگی روانی اوست. از طریق خاطرات هر تسوگ، ما به دوران کودکی او سفر می‌کنیم و خانواده او را ملاقات می‌نماییم. ریشه بسیاری از بحران‌های فعلی زندگی هر تسوگ به کودکی او باز می‌گردد. پدرش که در کار قاچاق مشروبات الکلی دست داشته است (همچون پدر واقعی سائول بلو) شخصیتی ضعیف دارد که تحت تسلط شخصیت عمه زیبورا است. بحران عاطفی هر تسوگ نیز به نقشی که زنان در زندگی او بازی می‌کرده‌اند، باز می‌گردد. حتی دلایل وی برای ازدواج با مدلین چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند. به نظر می‌آید که مدلین نوعی دلمشغولی برای هر تسوگ بوده است تا از بند ازدواج نخست خود خلاص شود. از طرفی، هر تسوگ نمی‌تواند تصمیم قطعی بگیرد و تنها فشارهای مدام مدلین است که هر تسوگ را به طلاق از دیزی متقاعد می‌سازد. هر تسوگ با زنان بسیاری بوده است ولی از نزدیک و صمیمی شدن با زنان هراس دارد و به همین دلیل در شرایط حساس، به نظر نمی‌آید برای کسانی که مدعی است دوستشان دارد، چندان مایه بگذارد. هر تسوگ آدمی تنه‌است و حس بیگانگی او از اعضای خانواده و نزدیکانش، گاهی ما را شوکه می‌کند.

رامونا در بخش پنجم کتاب به هر تسوگ تلفن می‌کند و او را به شام دعوت می‌کند و از طرفی به نحوی بازگوشانه هر تسوگ را متهم می‌کند که دارد رامونا را در پی خود می‌دواند. هر تسوگ موافقت می‌کند که برای شام نزد رامونا برود و اما پس از قطع تلفن، خود را برای نوشتن نامه‌های احمقانه سرزنش می‌کند؛ مثلاً وقتی به یاد می‌آورد که با چه لحن مؤدبانه‌ای مونسینیور را در نامه مورد خطاب قرار داده است، عصبانی می‌شود و نامه را پاره می‌کند و احساس می‌کند که می‌خواهد مدلین و مونسینیور را شخصاً به قتل برساند و سپس در تدارک برای مهمانی

شام، نامه‌ای را خطاب به پریزیدنت آیزنهاور درباره جنگ سرد آغاز می‌کند. در نامه‌اش به آیزنهاور، هرتسوک درباره زندگی درونی آمریکایی‌ها می‌نویسد و ایده هگل که عصاره انسانیت از تاریخ سرچشمه می‌گیرد را نقل قول می‌نماید، نظریه‌ای که توجیه‌گر بافت اصلی این زمان و تکرار خاطرات گذشته در ذهن اکنون هرتسوک است؛ مذهب و پیش زمینه فرهنگی هرتسوک که یهودی است، در تعیین هویت کنونی او نقشی غیر قابل انکار بازی می‌کند.

علاقه رامونا به هرتسوک و مسائل او، علاقه‌ای واقعی است و بدین ترتیب رامونا همچون نیرویی پایدار در زندگی هرتسوک ظاهر می‌شود و چه بسا که او تنها بخت واقعی هرتسوک برای برون رفت از این بحران عاطفی باشد. رامونا به هرتسوک اجازه می‌دهد تا آسیب‌پذیری‌هایش را آشکار کند و احساسات درونی‌اش را به سطح بیاورد. دوره طولانی فرو خوردن عقده‌ها، هرتسوک را از درون بیمار ساخته است، و زمانی که بتواند خشم و عصبانیت فرو خورده‌اش را آشکار سازد و احساسات واقعی‌اش را بیان نماید، گامی به سوی بهبودی برداشته است.

صبح روز بعد از مهمانی شام، وقتی که هرتسوک، پس از صبحانه، رامونا را تا محل کارش همراهی می‌کند، از صمیم قلب شادمان است، اما زمانی که سوار تاکسی می‌شود و با خود تنها می‌ماند، حس اعتماد به نفس او جای خود را به شک و تردیدهای متداول می‌دهد. وی تصمیم می‌گیرد که پسرش را ملاقات کند و نیز با وکیلش سیمکین درباره رفتار والتین گرسباک با دخترش مشورت نماید. هرتسوک قبلاً نامه‌ای از پرستار دخترش دریافت کرده بود که گرسباک پس از جروبحثی با مدلین، چون - دختر مشترک هرتسوک و مدلین - را در اتومبیل رها کرده است تا او در آنجا گریه کند. پس از مکالمه‌ای طولانی، سرانجام سیمکین موافقت می‌کند که آن روز

دوباره هرتسوک را در دادگاه ملاقات کند. هرتسوک همچنان به نامه نگاری مشغول است و خاطرات گذشته را در این ضمن دوره می‌کند، مثلاً به یاد نگاهی می‌افتد که زمانی مدلین به والتین انداخته بود، نگاهی عاشقانه که نشانه وابستگی عاطفی مدلین و والتین بوده است، و

یادآوری

این خاطره هرتسوک را خشمگین می‌کند.

در ضمن انتظار برای ملاقات با سیمکین در دادگاه، هرتسوک مجرمان متعدد را به چشم می‌بیند، و گویی چیزی تلخ و گزنده در تمام شریان‌هایش جریان پیدا می‌کند. او به یاد مرگ مادرش می‌افتد و به یاد می‌آورد که چگونه مادرش تا آخرین لحظات زندگی، او را دلداری می‌داد و از او حمایت می‌نمود. پس از آن، زمانی که هرتسوک در دادگاه شاهد محاکمه زنی می‌شود که متهم به قتل کودک خود بوده است، بی‌اختیار عصبی می‌شود و هنگام ترک دادگاه، حالت استفراغ به او دست می‌دهد.

هرتسوک بارها در ضمن داستان، خود را به عنوان یک نویسنده معرفی می‌نماید و هر بار که

می‌خواهد کنترل زندگی خود را در دست گیرد، شروع به نوشتن می‌کند. نوشتن، تعادل را به جهان فکری او باز می‌گرداند و خشونت روزمره زندگی را دست کم موقتاً از زندگی هرتسوک می‌زداید. اما در دادگاه، هرتسوک به موضع یک ناظر کامل نزول می‌کند، بی‌آنکه توانایی دخالت در اوضاع را داشته باشد و این وضعیت تا حد زیادی در تقارن با موضع غیر فعال هرتسوک در زندگی زناشویی اوست و در نتیجه صحنه مشاهده مجرمین در دادگاه، به نحوی استعاری، اشاره به زندگی خود او دارد، یک زندگی که افسار آن از دست هرتسوک رها شده است و همین موضوع است که ناگهان هرتسوک را منقلب می‌سازد؛ وقایعی که در جهان واقعی اتفاق می‌افتند، ماهیتی بسیار خشن تر از جهان نامه‌های هرتسوک دارند.

منقلب از تماشای محاکمه مادر جنایتکار، هر تسوگ برای نجات دخترش، جون، از دست مدلین و والتین به شیکاگو سفر می کند. قبل از رفتن به دیدار مدلین، هر تسوگ در میانه راه به دیدار خانه پدری اش می رود. نامادری هر تسوگ که اکنون بیوه است، هنوز در آن خانه زندگی می کند. هر تسوگ در آنجا خاطره روزی را که پدرش بر سر مسأله ای مالی، بر روی او اسلحه کشید و وی را تهدید به محروم شدن از ارث ساخت، به یاد می آورد. هر تسوگ در خانه پدری اش، به سراغ اسلحه پدر می رود و به قصد به قتل رساندن مدلین و والتین آن را در جیب خود می گذارد. پس از ترک خانه پدری، هر تسوگ در نزدیکی خانه مدلین، اتومبیلش را در گوشه ای پارک می کند و به دور و بر خانه سرکی می کشد تا از پشت پنجره، وضعیت کلی را ارزیابی کند. مدلین در آشپزخانه است و والتین دارد دختر هر تسوگ را در حمام می شوید. توجه و ملاحظتی که والتین نسبت به دختر کوچک هر تسوگ - در هنگام شستن او - به خرج می دهد، هر تسوگ را از ایده قتل منصرف می سازد؛ او به این نتیجه می رسد که توانایی قتل ندارد و خود را با پدرش مقایسه می کند با این فکر که احتمالاً پدرش نیز هیچ زمانی با وجود حمل اسلحه، ماشه را نکشیده است و تنها توسط آن اسلحه دیگران را تهدید می کرده است. هر تسوگ سپس به دیدار فیبی

گرسبک، همسر والتین می رود تا از او برای بدست آوردن سرپرستی دخترش جون کمک بگیرد. اما فیبی حتی از پذیرفتن اینک والتین، شوهر وفاداری نیست و به او خیانت می کند، خودداری می ورزد. فیبی همچنان اصرار می ورزد که شوهرش والتین مرد وفاداری است و خطایی از او سر نزده است.

هر تسوگ شب را در خانه دوست دوران کودکی خود، آسفالت می گذراند. آسفالت کسی است که ماجرای رابطه مدلین و والتین را برای هر تسوگ برملا ساخت. آسفالت ملاقاتی بین هر تسوگ و دخترش جون را ترتیب می دهد. برای آنکه مدلین ناچار به دیدن هر تسوگ نباشد، آسفالت خود، جون را تحویل می گیرد و به هر تسوگ می رساند. در بخش هشتم کتاب، هر تسوگ از پیوستن دوباره به دخترش، جون، خوشحال است. از طرف دیگر این ملاقات برای هر تسوگ دردناک است زیرا که جون بسیار از گرسبک (یا چنانکه جون او را خطاب می کند، عمول) تمجید می کند. او به هر تسوگ می گوید که وقتی گرسبک در ماشین را بر روی او بست، مدت زیادی گریه نکرد. جون می گوید که اگر چه گرسبک شکلک های بهتری در می آورد ولیکن داستان هایی که هر تسوگ تعریف می کند بهتر هستند. هر تسوگ به جون یک پریسکوپ هدیه می دهد و او را به دیدار موزه علوم و آکواریم

شهر می برد. اما در راه بازگشت، ماشین کرایه ای هر تسوگ تصادف می کند و هر تسوگ بی هوش می شود در حالی که به جون آسیبی نمی رسد. پلیس به صحنه تصادف می آید و اسلحه بدون جواز را نزد هر تسوگ پیدا می کند. هر تسوگ و جون را به مقر پلیس می برند. این هم یک تراژدی دیگر است، در زمانی که هر تسوگ می خواهد دخترش را از دست گرسبک و مدلین نجات دهد، بالعکس مایه آزار او را فراهم می سازد و خاطره های ناگوار را در ذهن او به یادگار می گذارد. هجوم این افکار، در عین حال صحنه تجاوزی را در دوران کودکی هر تسوگ به یاد او می آورد، این خاطره را هر تسوگ هیچگاه با کسی در میان نگذاشته است.

در مقر پلیس، هر تسوگ ادعا می کند که اسلحه را از کشوی میز تحریر پدرش تنها به خاطر ارزش عاطفی آن برداشته است و قصد بدی از حمل اسلحه نداشته است. افسر پلیس با وجود مخالفت هر تسوگ، به مدلین تلفن می کند تا به آنجا بیاید و جون را به همراه خود ببرد. مدلین به مقر پلیس می آید و بشاش و با روحیه به نظر می رسد. در زمانی که مدلین از هر تسوگ بدگویی می کند و او را همچون دیوانه ای جلوه می دهد که قصد کشتن او را دارد، هر تسوگ به سختی می تواند خودش را کنترل کند. مدلین

بقیه در صفحه ۸۴

استخدام
American Towing

با مدیریت ایمان و بیژن
به چند نفر راننده Tow Truck با سابقه خوب رانندگی نیازمند است.

تجربه در امور رانندگی جراثقیل نیاز نیست
ما شما را تعلیم خواهیم داد

713-491-4620
832-258-7988

Clean Driving Record Required



کار آگاه خصوصی
Third Coast Investigations
The only call you need to make!

- Unfaithful Mates
- Domestic/Legal Investigations
- Background Checks
- Surveillances/Stakeouts

Siamak (Sia) Dehghan
PHONE: (713) 503-0585
FAX: (713) 456-2478
services@dehghan.org http://www.thirdcoastinvestigations.com

روابط نامشروع خانوادگی
تحقیقات قانونی / خانوادگی
بررسی پیشینه
کنترل مخفیانه

با سیامک دهقان تماس بگیرید

دهقان سالخورده چه خوش گنت با پسر
که ای نور چشم من بجز از گشته ندروی

هر تسوگ...

همچنین اعتراف می‌کند که یک قطعه عکس از هر تسوگ را به پلیس محله خود داده است تا در صورتی که هر تسوگ در اطراف خانه او بپلکد، دستگیرش کنند اما وقتی سرانجام هر تسوگ با خونسردی از مدلین می‌پرسد که «فکر می‌کنی گلوله دوم به چه منظوری در آن اسلحه بود» مدلین تسلط عصبی خود را از دست می‌دهد. پلیس مدلین را از آنجا خارج می‌کند و یک وجه الضمان سیصد دلاری برای آزادی هر تسوگ مقرر می‌نمایند. هر تسوگ به برادرش ویل زنگ می‌زند تا او را از زندان برهاند. در سلول زندان، هر تسوگ نامه‌هایی به پزشک خود، رامونا و خدا می‌نویسد. سرانجام ویل هر تسوگ از راه می‌رسد و موسی را با پرداخت وجه الضمان از زندان آزاد می‌کند و به نزد پزشک می‌برد تا دنده شکسته‌اش را پانسمان کند. برادر هر تسوگ بسیار نگران او به نظر می‌آید و استراحت کامل را برای موسی تجویز می‌کند.

اگرچه تلاش هر تسوگ برای صرف اوقات خوش با دخترش، تجربه چندان موفقی از کار در نمی‌آید، اما صرف مسئولیت‌پذیری هر تسوگ و عشق او برای جون، یک پیشرفت عاطفی به حساب می‌آید. هر تسوگ در عین حال از اینکه توانسته است در برابر مدلین بایستد و حتی او را به خشم آورد، خشنود است. ایجاد ارتباط عاطفی با رامونا و نیز برادرش ویل - که بسیار نگران هر تسوگ است - همگی نشانه‌های بازگشت تدریجی هر تسوگ به وضعیت طبیعی عاطفی هستند.

هر تسوگ روز بعد به خانه‌اش در لودی ویل باز می‌گردد و با وجود آنکه خانه او در وضعیتی ریخته و پاشیده و بسیار نامرتب است، او از

بازگشت خود راضی است. وی قوطی‌های کنسرو قدیمی را بازمی‌کند تا خود را سیر نماید. تلاش هر تسوگ برای تمیز کردن خانه، تلاشی است برای تسویه حساب با گذشته خویش و خلاص شدن از دست تاریخچه زندگی‌اش با مدلین. او که زیر بار معالجه شدن به عنوان یک بیمار روانی نرفته بود، برای معالجه خویش مصمم به نظر می‌رسد و این نشانه یک پایداری روانی است. هر تسوگ برای رامونا نامه‌ای پوزش خواهانه می‌نویسد و نیز پسرش را به خانه خود دعوت می‌کند و این نخستین باری است که وی نامه‌ها را پست می‌کند. البته او نامه‌ها را از طریق آسفالت‌تر ارسال می‌نماید تا محل واقعی خود را از رامونا پوشیده نگاه دارد. هر تسوگ سپس نامه‌هایی را نیز خطاب به والنتین و مدلین می‌نویسد - نامه‌هایی که آنها را ارسال نمی‌نماید - و در این نامه‌ها خواستار صلح و آشتی با آنها می‌شود. او در نامه‌اش ابتدا از نیچه انتقاد می‌کند و اما سپس از او تمجید می‌کند که سعی داشت ما را قادر به سازگار ساختن خود با خلاء و پوچی زندگی بنماید.

در زمان بازگشت موسی هر تسوگ به خانه‌اش، برادرش ویل اصرار به فروش خانه می‌کند زیرا که برای وضعیت روحی موسی نگران است. اما موسی این نگرانی را رد می‌کند و سعی دارد ظاهری کاملاً عادی به خود بگیرد. وی پیشنهاد می‌کند که به جای فکر کردن درباره بستر شدن موسی در بیمارستان روانی، بهتر است که ویل به همراه موسی از یک زن و شوهر ساکن آن محل برای سر و صورت دادن به وضعیت خانه کمک بگیرند. همان طور که سرو وضع فلاکت‌بار خانه، دلالت بر بحران شدید درونی هر تسوگ می‌کرد، تلاش کنونی او برای اصلاح وضع خانه نیز بر عزم راسخ او برای غلبه بر بحران درونی‌اش دلالت دارد. در هنگام سرزدن به خانواده تاتل - برای کمک گرفتن - آنها به هر تسوگ اطلاع می‌دهند که رامونا اکنون در

شهر است و سعی در تماس گرفتن با موسی را داشته‌است. پس برادران هر تسوگ به دیدن رامونا می‌روند و موسی، رامونا را به ویل معرفی می‌کند. جذابیت رامونا طبعاً ویل را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ولیکن ویل از موسی می‌خواهد که مواظب باشد تا دوباره به دام یک زیباروی غیر قابل اعتماد چون مدلین نیفتد. موسی به ویل اطمینان می‌دهد که رامونا مثل مدلین نیست و پس از آن، ویل لودی ویل را ترک می‌کند. در واقع موسی می‌داند که رامونا هیچگاه چیزی از او نخواسته است و همواره در رابطه آنها رامونا شخص بزرگوارتر و بخشنده‌تر بوده است.

در پایان داستان، هر تسوگ که رامونا را به خانه‌اش دعوت کرده است، دارد تدارک شام را می‌بیند. هر تسوگ به این فکر است که نوشتن نامه را متوقف نماید زیرا که احساس می‌کند دیگر به نوشتن نامه احتیاج ندارد. او احساس امنیت و اعتماد به نفس می‌کند و به نظر می‌آید که بحران اصلی را پشت سر گذاشته است. آخرین کلمات داستان، بیانگر همین نکته هستند و قتی که موسی تشخیص می‌دهد که «اکنون دیگر پیامی برای کسی ندارد. هیچ پیامی، نه حتی یک کلمه».

منابع:

- 1-Newman, Judie. Saul Bellow and History. NY: St. Martin's 1984.
2-Pifer, Ellen. Saul Bellow against the Grain. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1990.

فهرست نام‌ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

- 1-Moses Herzog 2- Saul Bellow
3- Ludeyville 4- Massachusetts Berkshires
5- Madeleine 6- Valentine Gersbach
7- Daisy 8- Ramona 9- Martha's Vineyard
10- Libbie 11- Aunt Zelda 12- Shapiro
13- Shura 14- Sandor Himmelstein
15- Monsignor Hilton 16- Marco
17- Aunt Zipporah 18- Simkin 19- June
20- Phoebe Gersbach 21- Asphalter 22- Will
23- Tuttle